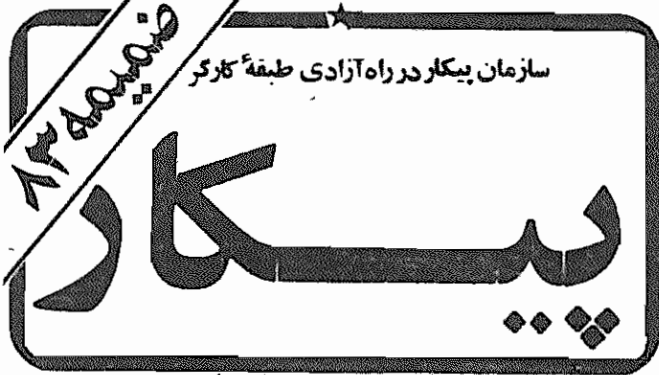


# حماسه دلاوری پیکارگر شهید رفیق مهدی علوی شوشتری در زندان و پیدادگاه جمهوری اسلامی



سال دوم - دوشنبه ۱۰ آذر ۱۳۵۹ بهار ۱۰ ریال

## خاطراتی از رفیق مهدی در زندان

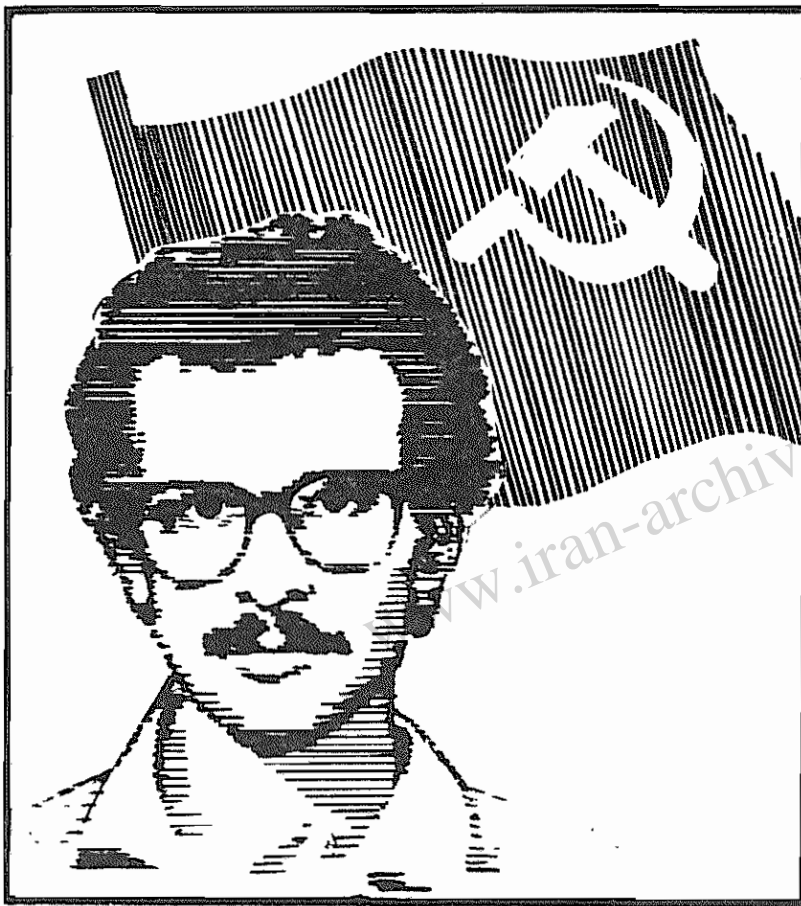
رفیق پیکارگر و هم‌روز رفیق مهدی، از زندان کارون اهواز، موعی سده است خاطرات خود را از آخرین روزهای زندگی برانحار رفیق مهدی در پیدادگاه ارجاعی اهواز، برای نگار بنویسد. و ما اسک نا انحصار و سرنبندی این خاطرات غرور آفرین را به رحمکسان دلاور سپین بخدمت می‌کنیم. ما رحمکسان منیر از حلال اسب خاطرات کمونسیتها را بنیر و بنیر سناسد. ما در محوا و مضمون من هنج معمری نداده و فقط نبر آراکمی تعمیر داده‌ام و اسک حماسه رفیق مهدی:

همگانی که رفیق مهدی را باطاق حد انقلابی دنگر که در حوادب دانسکاد نارداست کرده بودند، نه پیدادگاه "انقلاب" اهواز آوردند، ندی بود که س در آنجا زندانی بودم. رفیق مهدی دانشجوی ریاضی دانسکده علوم دانسکاد اهواز و از مسئولین سازمان دانشجویان و دانشآموزان نگار (هوادار سازمان نگار) بود که در جریان بورس ارجاع به دانسگاهها در اول اردیبهست دستگیر شد. در طی بکاهی که رفیق مهدی در پیدادگاه زندانی بود، س موانعی که مارا نه دستسویی و نا حمام می‌بردند، نا او بناس بیکریم. این خاطرات، در جمعیت یادگار صحبتای من با مهدی بود. من این صحبتها را بصورت محاوره می‌آورم. حطلاب رفیق مهدی خود سنسار کویاست و سان مدهد که نک کمونسیت چگونه به‌خلقس عشق و به‌ارجاج و امرنالسم کنه می‌وررد. سنا نیز س از جوانان این خاطرات، صدانت، صمبت، فروسی و عشق آسین رفیق را نه رحمکسان و سر نه سکلاسی سازمان نگار، سنسر لسن خواهد کرد و به‌حماسه زندگی و سنهادت بسونکوار رفیق مهدی سنسر و سنسر انحصار خواهد کرد.

★ ★ ★

### ● آشنایی در اسارت

منوجه سدهام که مهدی در پیدادگاه است منخواهم سنسنس. از فرصت استفاده میکنم و وقتی ما را نه دستسویی سنسرند، جودم را نه او می‌راسم. من و او همدنگر را از مدنیها بیس سنسناسم، من در جریان فعالیت انقلابی نا او



معولسد، احبار حسن چهار دیوار سک زندان را سنسکس و دنباى برللاطم منارره طنباى را رنده و مواج در خاطر مهدی برسیم سنسکد و او را نه نعت در می‌آورد.

### ● در جامعه سرمایه‌داری هیچ گناهی بزرگتر از کمونیست بودن نیست!

— خوب، حالا بو معرفت کن! از وضع زندان و بروده‌ها... مهدی — از همان موقع که ما را دستگیر کردند و نه کسند برسد، نا نغه رفقا فرار کناسیم، دفاع اندئولویک میکنم. و نکونتم که برای دفاع از آزادی و انقلاب، از دانسکاد و دفاع سیاسی دفاع میکنیم، در کمنه مرا خاطر آسانی نا سابقه سناراسم از نغه جدا کردند و اسحا آوردند.  
— خوب بعد چی، نارجویی سدی، نارجویی کی بود؟  
مهدی — ای بابا، نارجویی و انحصارنا بود، وقتی ما را به

آسنا سدهام.  
— سلام! مهدی — سلام! بو ابنا حنکار میکنی (رفیق از دیدن من نعب کرد.)

— بو راهنمائی دستگیر سدم و مقداری اعلامیه و کتاب هم از من گرفتند. بو حالت خوبه  
مهدی — خوب حوم (اصطلاحی بود که رفیق همیشه در جواب احوالرسی با مقداری خنده بر زبان می‌راند).  
— چه خبر، بچه‌ها حنکار می‌کنند؟

— سنل همیشه، سنسول سنارره‌اند، بعد از وفاسع اول اردیبهست و دستگیری بو، جوجققان سنسرده، اما بچه‌ها هم فعالیت سو بسنسر کردن.

(در اسنا من مفصلا "احبارجیس و بخصوص احبار کردستان را برای رفیق تعریف کردم. رفیق از سنیدن اخبار مباررانی مانند کل میکنم، کوئی خود را در کنار رزمندگان سنسنگ کردستان میدند که تفنگ بدست می‌زنندند و یا خود را در کنار کارگرانی میدند که در کارخانه به اعصاب و نظاهرات

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، دشمن اصلی خلقهای ایران

بنیادگاه آوردند. من و ۵ رفیق دانشجویان انقلابی را برای محاکمه بردند. احمد و سعید هم با ما بودند (منظور رفتاری سپید احمد مؤذن و سعید داسالی است) حاکم سرخ حسی بود. البته بعداً فهمیدم که رستم مثل از محاکمه بر علیه ما بوظنه کرده و عکسهای ما را در سیر حبس کرده و ما را بعنوان سبسی وقایع دانشگاه معرفی کرده است. البته بدون آنکه جحشنی کرده باشد. خلاصه مثل از محاکمه ما محکوم شده بودیم!

— چرا سا...؟  
مهدی — اکثر ما را "تلا" بعنوان عناصر فعال کمونیست مساختند. حتماً "ناب هست که احمد (منظور نیکار کسر سپید احمد مؤذن است) برای اصرار رستم و طرد روبرو نوسنیها و معرفی مواضع سازمانی، در دانشگاه جحشهای علمی راه می انداخت، ما هم که محاضر فعالان علمیم در محله کاروان مساختند. حتماً "مدانی که من آنجا یک کتابخانه راه انداخته بودم و علاوه بر آن یک دکه کتابفروشی را نیز اداره میکردم و کلی نیکار و ۱۳ آمان و سایر نریات سازمانی را سفروحم، من و احمد را فالانترها خوب مساختند، خلاصه... 'هکاریم دیکه!' (منظور رستمی این بود که از نظر بنیادگاه خون مهدی و احمد به آگاه کردن کارگران و رهنمگان برداخته، بدر کینه به امیربالسم در ذهن زحمسگان می یاباندند، از نظر رستم گناهکار محسوب مسدند.) در این موقع سر و کله نگهبان پیدا میشود و ما احیاراً "از هم جدا مسوم.

سه روز بعد، باز چهره همسه خندان و مهربانی را در دستسویی می بینم، حالی را می بینم و متکوم:  
— خوب رفتی ادامه بده، بیگفتی...

مهدی — داسم راجع به دادگاه حرف میزد، ما ۶ نفر را بر عرض نکاست و خردهای محاکمه و محکوم به اعدام کردند. حاکم سرخ حسی جلا داد بود و از سوابق مبارزاتیم آرزمان سه کاملاً "ما خبر بود.

(در انتها رستم بعنوان محله معترضه گفت که نوی دادگاه اگر بفهمند که در زمان شاه مبارزه میکردی، زندان بودی و خلاصه انقلابی با سابقه هستی، دست از سر بر نمی داری و برایت برورده سازی میکنند.)

بعد ما را به مرکز عطبات شاه بردند و همانجا بود که احمد سعود را بیبراران کردند، ما را هم فرار بود اعدام کنند، ولی بعد منصرف شدند. حتماً "سر و صدا بلند شده، اینها از مردم می ترسند!

(رستمی آرام و بدون تعجب از حرمان محکوم کردن ۶ انقلابی معرک صحبت نکرد. این عادت همسگی رستمی بود که وقتی از حناات رستم سخن منگوید، معجب نکند، چرا که مهدی دسمن را بجویی مساجب و مداسبت که کسار و سرکوب زحمسگان و انقلابیون بوسط رستم های ارجاعی تعجب ندارد و حیر تازه ای بسب.)

— از دفاعاتت تعریف کن  
مهدی — خوب بملوس، از سوابق مبارزاتم بر علیه رستم شاه صحبت کردم، اندئولورم را برسدند، درعین اصرای به تقبیل عقابت، ما سربلندی و اصخار کتم که کموبسبم... (سر و کله نگهبان بنیاد سعود و فریاد می رید، ما هم نفس نکشید! نگهبان سید محمد افرادی است. که نهانم سرک در قتل ۳ نفر از فرزندان سند طالبانی در حمده اهور بارداست شده بود! او فردی عقده های وک سمار روانی تمام عتار است و نیمس خاطر، به اصاعه جالبوسی و خبرحس بودن زندانیان رفقای فهیماں ما شده بود. زندانیای رستم جدا "

از هر نظر "انسی" است!)  
از هم جدا مسوم اما سه حیار روز بعد دوباره نماند ساس رستمی را می بینم، خوب و سرحال است.  
جوب رستمی از دفاعاتت می کنی

## دفاعیات یک کمونیست

مهدی — آره در بنیادگاه کتم که یک مارکسست لسنسبم گفتم که کمونسینا در حیت منافع کارگران و رهنمگان مبارزه میکنم. کتم که سروری ما مات و سرمانه داری نابود سدی است، از سروری رهنمگان ایران بر علیه رستم حاکم در آبندهای به حندان دور سخن کتم. ما اصخار کتم که هوادار سازمان نیکار در راه آزادی طغه کارگر همس و در ارباط با اس سازمان، برای آگاهی رهنمگان کار سکتلابی میگردم. از انقلاب حوسن ایران و دساوردهای آن وار آزادی و سیدهای آن سخن کتم و مات کردم که فعالیت ساسی در دانشگاه حی سلم ما و در حیت منافع رهنمگان بوده است. مطرح کردم که داسس دفاتر ساسی، حق دانشجویان انقلابی است و آبنها هرگز نسبت از آگاه کردن رهنمگان و مبارزه علیه امیربالسم بر نمی داری. کتم حمله به دانشگاه، خلفائی از بوظنه علیه بوندهای منسب است و حوادث دانشگاه و جد انقلاب فرهنگی و کوسن برای محو آرادینا در دانشگاه، جدا از ساسب ضد حلی رستم در ارباط با حنس کارگری، دهفانی، کردستان و ترکمنی — صحرا و... نسبت. من آنگاه ساسی حسابی را که رستم در ۱۵ ماه حاکمستی انجام داده بود بر سرمد و چهره کریه جلادان جمهوری اسلامی را برلا کردم کتم رستمی که سرمانه داری واسه ما بارساری مسکند ناچار به سرکوب زحمسگان و انقلابیون و حفه کردن آزادیهاست، هم حنانکه کمونسینا که به بوندها عسی می ورزند ناچار به سارزه علیه حنس رستم هائی هستند. آنگاه از حنس دانشجویان انقلابی دفاع کردم و ساندادم در همان زمان که بیسیها و بازگانیان فهیماں صدعه اعلمحضرت می رفتند و بنی صدرها و بردینا در خارج دلالی امیربالسم را می آسوحسند، دانشجویان انقلابی سکنده و سبراران میسندند، اما اربماززه علیه امیربالسم دست سبریمی داستند. کتم مسشول درگرنسهای دانشگاه هم به دانشجویان انقلابی، بلکه نورای انقلاب و بی صدر است که مسرکا " برای حفه کردن دانشگاه این سگر آزادی اعدام کرده اند. سس سحر را به واسنکی رستم به سسم امیربالسم چهایی کساندم و ادامه و حط فراردهای اسارنار اصصادی ما امیربالسم و حط صنایع واسه موسار و سبر هندسی ما فتودالها و مسلح کردن آبنها را ما سند و مدرک سحصی کردم در ماان سبر بوظنه حائمانه امام جمعه و حاکم سرخ و دنگر ارگانیهای ضد حلی را در سجون کسندن دانشگاه اصا کردم. کتم که حوکوه حد روز مثل از درکری دانشگاه، روی دیوارهای دادگاه سم خاردار ۲۰۰۰ بودن ما افتاد دستگر شده "ایمانا" فرار نکند، سادارها را در لباس شخصی سسج کرده بودند و همرا با

عدهای حفاقدار و حافوکس اوباس، دانشگاه را محاصره کرده و دانشجویمان را به رکنار سسه، ما ر۳ و تمه و حافو به دانشجویان حطه کرده و بدخبران داسحو سچارور کرده بودند و...

— راسی رستمی مهدی، دفاعاتت را سخط کرده اند.  
مهدی — دادگاه منسی داسب و حرفاموبو منوسب، منسبی بعد از انسام دفاعات، وصی می حواسبم نای دفاعات را اصاع کتم، دسدم که حرفهای سونا ناص بوسه ما حورف کرده است. خلاصه سس از مدنی حوبه رذن و اسور و اسور آبرا درت کردن اصاع کردم.  
— سغه رفقا "احمد"

مهدی — در دادگاه هکی از آرمیمان دفاع کردم و نااسکه وقت حلی کم بود (حدود ده دسغه) اما ما دفاع از آرمیان سرح رهنمگان، دسمن را بوجسب اندا حسبم. دفاعات رستمی احمد، ریک و روئی برای حاکم سرخ مردور سکه سداسه بود. راسی که دسمن را می لیراند، وصی احمد از کموسبم و کارگران و رهنمگان حرف سبرد اسک سوق در حماس سندر حسد، در عوس حاکم سرخ از مارا حنی سجون سس سجدند. — راسی رستمی نابد نابد دفاعات حوبد و سابر رفقا را و هم حنس حرشبات دادگاه را سوسی ورد کی سبرون ما ساربان حاب کند، اس کار را حتماً "نکی.

مهدی — فکر می کنی لازم است، آنچه من کتم، سازمان حلی سبیر در سبراسن بیان کرده است.

— اصافا "مهدی حلی لازم است رهنمگان نابد سداست کمونسینا در سب دادگاههایی در سسه، در ربر سکنده در رهنمان و در اسارب آمان و درت رمانسکه حطز مرک و سهادت آبنها را سبیدید می کنی، حطدر دللاورانه از آرمیان سرح کارگران دفاع میکنم. زحمسگان نابد سداست کمونسینا حذ آمان سخطر منافع بوندها به اسسقال مرک سبروبد و در رندان و دادگاه نبر یکدم از سارزه و اصاگری علیه دسمن بوندها دست بر نمی داری.

مهدی — درت مسکوئی، اسکار را حفا " حواهم کرد البته من تقریباً "انسی دفاعاسم را سنو کتم، اما با دگر حورنات، دفاعات خود و دبکر رفقا را به سبرون حواهم فرسناد. (متاسفانه رستمی مهدی موقی سبب اس اساد بر اصخار حسب انقلابی را به سبرون سمنقل کند، سبراناسی اس میلت را به او نداد.)

در اصحا مهدی مسخواهد زود از من جدا بود، سسبده است که یک زندانی ساسی حدید آورده اند، مسخواهد ما اوباس نکند و اصمار بازه حیسب را از او سبرسد، عتاف را اگر سه سدنکی، هم حنان باهم در اندیسه بلندی کوهساران است. سس از حجد روز مهدی را نار می بینم، به او می گویم که آچه را که در زندان و دادگاه بر او کدسته است برانم نکوند ساید سواسم آترا به سبرون سفرسبم، مهدی موافق مسکند و ادامه سبدهد.

مهدی — خلاصه بعد از محکوم به مرک کردن ما در بنیادگاه ما را به مرکز عطبات شاه ساداران بردند و سکندهای روانی و حسی سروع سبب. "احمد" را حندس نار بعنوان سبراران بردند و به حوبسبر سسبند و بعد از سلیک حند سبر هوائی او را دوباره به سلولس برگرداندند. احمد فهیماں سار سداد و سلاسنس در مقابل کلولدها در حمنان را دیواسبر مسکرد. رستمی سعود به سکنه کاران اصصاری کرده بود ولی ساداران در عوس او را سبب کتک رده بودند. نیکار سس از اصحام هسب اصعدامیهای ساسی، احمد، آحرین حناسی را بصورب سعری سوست و سفر را به سعود سبدم کرد (اس

## درود بر تمامی شهدای بخون خفته جنبش دانشجویان انقلابی

سفر را مهدی موفق شد به سرور او رمدان بفرستد و در بیکار شماره ۶۶ چاپ شد.

### کسی این آستان بوسد که جان در آستین دارد

بعد چی

مهدی - بعد هم احمد و مسعود را سربازان کردند. ما هم ۱۵-۱۶ روز مسطر بودیم با ما را هم سربازان کند ولی ما را دوباره به همین جا (دادگاه) برگرداندند.  
- بوابین مدت هیچ فکر نکردی ممکن است از اعدام نجات پیدا کنی.

مهدی - من کینه جمهوری اسلامی را نسبت به کمونیستها خوب میشناسم. اگر سرمایه داران، عاشقان زحمتکشان و مبارزان راه رهائی طبقه کارگر را تیرباران نکنند، آنوقت عجیب است. من همیشه برای مرگ در راه زحمتکشان آماده بوده ام. مبارزه خونین طبقاتی، سپهانی نیست که دشمنان با دسته های گل به پیشوا زمان بیایند.

ما از تیرا اسپارنا گوستا لیبیکخت هسنیم. میان ما و دشمنان یکدربیا خون فاصله است. ما میدانیم که سرمایه داران در صد نابودی ما و درهم کوبیدن انقلاب هستند، اما ما با وصف شهادت، سنججه و رندان، عاشقانه در مبارزه طبقاتی شرکت می کنیم. آخر مردمان زحمتکشان است و برای این فردا باید فداکاری و از جان گذشتگی کرد. من چرتی از کل زحمتکشان هستم و برای سعادت این کل بسادگی مرگ را می پذیرم، خودت که بهتر از من عاشقانه مردن کمونیستها را قبول داری. منتها گاهی اوقات فکر کرده ام که تحت فشار توده ها و نیز بخاطر واکنشی که مردم در هنگام تیرباران احمد و مسعود نشان دادند، ما را تیرباران نکنند، البته بنی صدر جنایتکار هم برای فریب مردم لیبرال نمائی میکند، اما من میدانم که لیبرالیهای خائن هم مانند حزب جمهوری اسلامی تا پای جان دشمن کمونیستها هستند و میکوشند ما را درهم بگویند. آری در این مورد هم انگاریم مانند همیشه به مردم است. در مرکز سپاه که بودیم و معلوم نبود اسب تیر باران میشود با فردا سب، بر روی دیوار این جمله رهبرمان لنین را نوشتیم: "کمونیستها هرگز به صاحبان قدرت تکیه نمی کنند. آنها فقط به کارگران و رجمکسان و روشنفکران انقلابی متکی هستند." ما همیشه ماند این گفته لنین را بیاد داشته باشیم.

اجبارا " از هم جدا شدیم، چند روز است مهدی را ندیده ام، دلم براس حبلی شک شده است، به زندانبانان دادگاه سیرده اند که بیسر سحرگیری کند و مانع ماساژ شوند. به بهانه کمک برای معمم بیج به سلول رفیق بردنک میوم. سلولی که رفیق در آن زندانی بود، یک سلول انفرادی است به طول ۲/۵ متر و عرضی ۱/۹ متر که رفیق مهدی و دو نفر دیگر در آن زندانی بودند. هوای احوار در این موقع سزار گرم و سرجی است.

سلول رفیق و هم جنس نخبه سلولهای انفرادی، کولسر گازی ندارد فقط در هر سلول یک سکه وجود دارد که حبلی اوقات بعلت قطع برق کار نمی کرد و باره اگر هم کار میکرد، ما بوجه به بیسه بودن محیط سلول و سرد کرما ناسری نداشت. در کنار سلول مهدی، سه سلول دیگر میر بود که در آنهم دانشجویمان انقلابی اسر بودند. سلولهای درسام همسه قفل بود و فقط یک درجه کرد حبلی کوچک داس، که میسد

از آن بداخل سلول نگاه کرد. به سلول رفیق بردنک مسموم، مهدی ما سوب آهنگ ای رمدان را می زند. مهدی را صدا منکم و بدرجه بلول بردنک مسموم. مهدی ما دست آلوده به حمر و روی همسه حندان بلند مسود. سلام! چطوری؟ مهدی - سلام! خوب حوم، بو حطوری؟  
- مهم که همسه خوم، حکار منکی، دست حرا خمری اس؟

مهدی - امروز صادا "یون بازه کرهون اومده، دارم حمر درست منکم.  
واسه چی؟  
مهدی - میخوام کل درس کم  
- کل؟!

### هرگز کسی بیشتر از کمونیستها زندگی را دوست ندارد

مهدی در حالیکه می خندد، آره کل، کل رفیق، میخوام کم کل قشنگ درست کم و برای حواهر اراهام بفرستم حنا خوشحال میشه. چرا محب میکنی رفیق، ما کمونیستها همیشه پیام آوران سادی هستیم و به همه زیباییهای زندگی عشق میورزم و برای تقسیم کردن سنرک این زیباییها مبان زحمتکشان است که مبارزه می کنیم. ما برای این زندگی زیباست که مبارزه می کنیم و بخاطر زندگی دیگران می میریم، خودت میدانی که هیچکس به اندازه ما کمونیستها زندگی را دوست ندارد و به همین خاطر است که برای این زندگی خلق بزرگترین جانپزیرها را انجام میدهد. (از شنیدن حرفهای مهدی من تعجب نمی کم. آخر منم مثل او هستم. خمیره ما کمونیستها از سرت دیگری است. اگر مهدی را در تاریخ ترین سپاه حال ارجاع به جهازمی بکنند و زندانبانان جهل و سرمایه مدام او را تازیانه زنند، باز هم قلب باکش برای آزادی و سوسیالیسم، سرسبزی و سادی خلق می پند. آخر مهدی یک کمونیست است.)

سراسنی مهدی! یکی از بچه ها در اطفاان مریض شده و الان سه روز است که مدام استفراغ میکند و سرگمحه دارد، تا حالا هر چه به نگینها گفتیم که او را دکتر ببرند فایده نداشت. ایندفعه که بدتر برای ملاقات آمد نگو مقداری دارو بیاورد. (پدر مهدی دگر بود.)  
مهدی - باشه میکم.

رفیقی که مریض بود، دانشجوئی بود که به ایهام داسن کتاب و اعلامیه دستگیر شده بود و بعلت بدی غذای نازدانشگاه و گرمای هوا "شدیدا" ناراحت بود. البته بیکار پس "دگر" زندان رفته بود، ولی بدتر شده بود. علس واضح بود، چون دکتر رمدان اصلا "دگر نبود. او که نانش آقای "خرنی" بود، برادر یکی از باربرهای دادگاه انقلاب بود و بهیچوجه مدرک دگرا نداشت. بلکه صرا "حد سال سریققاتی یکی از دگرهای احوار (دگر علم) بود و حالا در "دادگاه انقلاب" طبابت میکرد! موقع معالجه آقای خرنی می بسست و مثل رمالان چند ظم فرص "گچی" جلوس می کند اسد و وقتی مریض بسس می آمد، ندون آنکه معاینه کند و ما به حرف مریض کوش دهد (آخر او که حیری از طبابت نمی داس). حد حرفی به او میداد و در هنگام طبابت سر سعی میکرد ادای مارحوا را درآورد و از رمدانی مریض حرف میگد!

- حنا! نابد ناسد. رفیق خائس حبلی حرا، حد ناره

نگینهاها گمسه که حاضر است ما حرج خودس او را بس نک دگر ببرند ولی آنها قبول نکرده اند.

مهدی - نادم می ره، ولی بوهم به رفیق مریض ناده آوری کن، که او زندانی سیاسی است و نه کروگان خاسوس آمریکائی! (مدتی بود که مقامات ررم بدسور آب الله حمسی یکی از کروگانها را بطلت سناری مجهولش آزاد کرده بودند و بسر دوسی حودسان را میسنودند ولی در عوبی رمدانیان سیاسی سنار حتی اثر می مردند هم نباید به دگر فرسانده میسند. مهدی راسب منگسب آخر جرم کروگانها، فقط جاسوسی بنع آمریکا، سرک درطراحی و برنامهریزی کسار و سرکوب حلفهای ایران و منطقه و... بود، در حالیکه حرم زندانیان سیاسی و از جمله رفیق بیمار ما خلی سکن بر بود. کوس برای آگاهی دادن به کارگران و زحمتکشان!)

روزها بس از دگری سبری میشوید و من خندین بار موفق به صحت ما مهدی سدم. بیکار در این مدت رفیق را حرم اینکه سعی کرده بود، به یک زندانی جدید مقداری سوه و یک قاشق "لاکی" ندهد از سلول خود به یک سلول ننگر، کوچکتر و بر از حشوات منقل کرده بودند ولی مهدی خم مابرو نیاورده بود و دوباره او را به همین سلول برگردانده بودند. بیکار رفیق از زندانیهای ررم سه برایم صحت کر

(رفیق بین از ۳ سال در زندانیهای آریامهری بسر برد و از دست شاه خائنی خلاصی یافت، اما مزدوران جمهوری اسلامی سپیدش کردند.) و آنرا ما سلول خودش مقایسه میکرد، او دیگر برایم راجع به خیلی مسائل صحبت کرده بود: مسافرتش به خارج از کور، بازگست به ایران یلافاصله پس از چند ماه و بسوننش به سکیلات دانشجویمان و دانش آموزان بیکار، از فروش نشریه و اداره کتابخانه و کار نوده ای در محلات، ضعفها و قوتها بس و... از خلال حرفهایش امواج شورانگیز صدائق انقلابی و سنس نرجمتکشان بیرون می تراوید که بهانه به دسمن و فاطمینش در اعتراض به ضعفها و کوش برای رفع آن، انسان را بحت ناشر فرار میداد. او برای کار نوده ای براستی بی نظیر بود. خودش مستغما "نبریا تن را در محلات رجمکش احوار می فروخت و ساط کتاب بعروشی اش بتدریج به یک کتابخانه برموسری بدل شده بود، او بسیار رود بازحمتکشان می حوشید. یکی از حاطرانش از فروش نشریه را برای سامل میکنم، او از این خاطرات بسیار داس.

### پیوند بازحمتکشان چه شورانگیز است

مهدی - یک روز سرباب سارمانی را ما حد بوسر از رفقای سپد کردسان، کاک فواد، کاک حسن بیرصری و... را برای فروس حده بودم. در حس فروس به کارگر ساختمانی که لباسی کردی به بی داسم، از حلوی ساط رد سدد. عکس کاک حسین، ناهاسان را بسب کرد. اسنادند و به عکس حمره سدد و سنس بران کردی سروج به صحبت کردند فهمیدم که کاک حسن را می ساسه اند. به آنها بردنک سدم و گمسه که اس عکس، عکس یکی از انقلابیون کرد اس. آنها سواد بدانند و من مام صاحب عکس را براسان حوادم آنها گمسه که کاک حسن را مساسه اند. آنها بحب میگردند که عکس کاک حسن اسحا حکار منکند. من مقداری از ماسرات فیرمانانه خلق کرد صحبت کردم و گمسه سندی خلق کرد، سهدای حوس گس انقلاب ایراند. من اسوند ماسرات کردسان ما رجمتکسان ایران برمانی ساده ح

## برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق

گفتم .

آنها حرفهای مرا قبول داشتند و با خوشحالی از آن استقبال کردند . آنها تأیید کردند که خلق کرد تنها نیست و مبارزات زحمتکشان سراسر ایران با یکدیگر پیوند دارد . این مقدمه دوستی ما بود . من آدرس آنها را گرفتم و هر هفته پیکار برایشان می‌بردم و اخبار کردستان و سایر مقالات را برایشان می‌خواندم و بزبان ساده مطالب را توضیح میدادم .

### ● عشق به تشکیلات انقلابی جلوه‌ای از عشق به خلق است

یک روز (وقتی ما را به دبستونی می‌بردند ، خودم را بار دیگر به نزدیک سلول رفیق رساندم . دیدم رفیق خندان تر و خوشحال‌تر از همیشه پشت در سلول ایستاده و بیرون را نگاه می‌کند .

وقتی مرا دید بیشتر شگفت و گفت اگر نگاهان نیست بیا اینجا تا یک چیز جالب بهت نشان دهم . به یکی از رفقا سپردم که سرنگهبان را گرم کند تا من آن "چیز جالب" را ر سلول مهدی ببینم . وقتی به دریچه سلول نزدیک شدم سرش را کنار کشید و آئینه‌ای را جلو پنجره گرفت . وقتی به آئینه نگاه کردم سطح داخلی دیوار سلول دیده میشد که روی آن شمار بسیار درشتی نوشته شده بود "درود بر سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" البته آئینه کوچک بود و تمام شمار را منعکس نمی‌کرد . بدین جهت رفیق آئینه را طوری می‌چرخاند که کلمات یکی یکی در آئینه ظاهر میشد . درود . . . . . بر سازمان . . . . . پیکار . . . . .

وقتی شمار را نشانم داد آئینه را کنار کشید ، سرش را جلو دریچه آورد و با شوق زاندا لوصفتی گفت : صفا می‌کنسی! گفتم : عالیبه . چطوری توانستی آنرا بنویسی؟

گفت : سه چهار ساعت رویش کار کردم ، سه روز است از اینطرف و آنطرف خاک سیگار جمع کرده و رویش یک کمی مریا ریختم ، آنوقت قاشق لاکمی شد ، "قلم‌مو" و مریا و خاک سیگار هم شد "مرگ" . این یکی شعار ، از همه شمارهایی که روی دیوارهای اهواز نوشتم بیشتر بهم چسبید ، رژیم در زندان محاصر شده توسط پاسداران خود هم از دست شمارهای مادر امان نیست .

(رفیق شمار نوشتن را روزهای بعد هم ادامه داد ، بته شمارهای بعدی بیزتر بودند و با خودکار نوشته شده بود "مرگ بر امپریالیسم ، مرگ بر ارتجاع"

- سازمان پیکار ...
- "حق تعیین سرنوشت ، حق مسلم خلقهاست"
- سازمان پیکار ...
- "برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق"
- سازمان پیکار ...

(آری رفیق در اسارت نیز قهرمانانه نشان داد که فقط بیه راهائی زحمتکشان می‌اندیشد . او در سایه‌حال تاریک جمهوری اسلامی ، فردای روشن سوسیالیسم را میدید . عشق بلشویک وار او به سازمان و تشکیلاتش ، نشان میدهد که تا چه حد به طبقه کارگر عشق می‌ورزید . او با این عشقش بما میگوید ، هر کسی به طبقه کارگر عشق می‌ورزد به سلاح و ابزار طبقه کارگر برای رهاشیش نیز باید عشق بورزد ، آری طبقه کارگر برای رهاشیش خود هیچ سلاحی بجز تشکیلات و سازماندهی ندارد و مهدی بعنوان یک روشنفکر انقلابی در هنگام مرگ نیز اهمیت این سلاح را نیک در می‌یافت . عشق او به سازمانش ، جلوه‌ای

زیبا از عشق پایان‌ناپذیرش به زحمتکشان بود .)

رژیم که در مهدی یک آتشفشان انقلابی نهفته میدید ، رژیم که دفاعیات مهدی در بیدادگاه پششش را لیزانده بود ، بدنبال بهانه میگشت تا این شعله بر فروغ را خاموش سازد ، او که رفیق را به مرگ محکوم کرده و از ترس توده‌ها ، زمانی چند درنگ کرده بود ، منتظر فرصت بود تا مهدی را از خلقتش جدا کند چه عیب و بیپوده! چرا کسه مهدی همیشه در قلب توده‌ها زنده است در همین هنگام در یکی از خیابانهای اهواز انفجاری رخ داد که منجر به شهادت و مجروح شدن عده‌ای از مردم بیگناه گردید . و این فرصت خوبی بود ، برای احزای توطئه جنایتکارانه رژیم جمهوری اسلامی .

روز بعد از انفجار خبر کشته شدن مردم بیگناه را بیکدیگر دادیم . رفیق بلافاصله مطرح کرد که دشمن از این فرصت استفاده خواهد کرد تا به انقلاب ضربه بزند و این جنایت هولناک را که بدست مشنی ساواکی آزاد شده توسط همین رژیم و یا مزدوران بعث عراق انجام گرفته بگردن انقلابیون بیاندازد و زمینه را برای اعدام او و همزمانش آماده کند . جنایت رژیم برای اعدام رفیق مهدی و دکتر نریعیسا آنچنان هولناک بود که رژیم جز با تبلیغات دروغ ، جرئت انجامش را نداشت .

### ● مهدی بمرگ پیروز میشود جاودانه میشود

مهدی بمن گفت که وصیت‌نامه‌اش را نوشته و بخارج از زندان فرستاده است . مهدی از من خواست به سازمانیان بگویم ، مهدی تا دم مرگ یک کمونیست بود و به پیمان خونینی که سازمان پیکار با خلق خویش بسته است تا دم مرگ وفادار بود . او گفت که غم ندارد ، چرا که رفیقانش راه سرخش را تا پیروزی رنجبران خواهند پیمود . سرخی پرچم داس و چکش کمونیستها از خون مهدیهاست . او قاطع و آرام سخن میگفت و مانند فردی بود که در یک آزمایش تاریخی سر بلند بیرون آمده است .

او گفت زندگیش همواره در خدمت به زحمتکشان بوده است و مرگش نیز لاجرم در راه زحمتکشان خواهد بود . او گفت هنگام تیرباران نخواهد گذاشت چشمانش را ببندد و خود مانند رفیق احمد ، فرمان آتش خواهد داد . او گفت این سه شعار را در لحظه تیرباران با تعامی وجودش فریاد خواهد کرد

- مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!
- برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق!
- زنده باد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر!

نظر رفیق درست بود ، دو روز بعد تعدادی از زندانیان سیاسی را از زندان گارون به دادگاه انقلاب آوردند . رفیق شهید نریعیسا نیز جزو آنها بود ، آنها را به دادگاه برده و محاکمه‌شان کردند .

بعد از ظهر پنجشنبه ۵ تیر ، در جایی که هنوز دو سه روز از جریان انفجار اهواز نگذشته بود ، برای آخرین بار از دریچه سلول قیافه بشاش رفیق را دیدم مانند همیشه خندان بود و دانسته بود که لحظه شهادتش نزدیک است ، اما تنها صلابت و استواریش بیشتر شده بود ، حالش را پرسیدم گفت : مهدی - خوب خوب ، راستی موقع خداحافظی دیگر رسیده است .

چطور؟

مهدی - هیچی ، امروز یکی از بازپرسها آمد و پرسید که دادگاه رفته‌ام یا نه؟

تو چی گفتی؟

مهدی - گفتم که رفته‌ام و بجرم عشق به زحمتکشان به مرگ محکوم شده‌ام .

فکر می‌کنی جریان از چه قراره؟

خوب معلوم است ، من به وان تروی ، بابوشکین ، و خسرو گلسترخی می‌پیوندم . خون من نیز به سرخی پرچمان خواهد افزود . فقط به بچه‌ها بگو ، بار مرا در مبارزه طبقاتی آنها باید بدوش بکشند ، با شهادت هر رفیق وظیفه‌شان سنگینتر میشود . به رفقا بگو . . . . .

رفیق نتوانست جمله‌اش را تمام کند ، نگاهان سر رسیده بود شب جمعه ۶ تیر رفقا مهدی علوی و نریعیسا را به مرکز سپاه بردند . من و عده‌ای دیگر از رفقا تا صبح بیدار نشسته بودیم . ما میدانستیم که امپریالیسم و ارتجاع بسیاری از یاران ما را خواهند گرفت . از مدت‌ها پیش نیز میدانستیم که مهدی تیرباران خواهد شد . اما برایمان از دست دادن مهدی دردآور بود . آیا دیگر مهدی را نخواهیم دید ، آن چهره مهربان و روحیه‌بخشی ، آن صلابت و استواری بلشویک وار ، آیا زحمتکشان اهواز دیگر او را نخواهند دید که برایشان از انقلاب و سوسیالیسم سخن بگوید و بذر نفرت از امپریالیسم دردیشان بگذرد؟ آه و ننگ و نفرت بر ارتجاع و امپریالیسم! این سرو آزاده ، این گل سرخ انقلاب ، این عقاب تیز چنگ سوسیالیسم را از خلق خویش می‌گیرید ، اما خلقها نیک مهدی ، ملیونها مهدی پرورده و خواهند پرورد قلبمان از نفرت به رژیم آکنده است ، گوئی اینک مهدی نیز در ما جاری شده است و ما برآستی که بار او را بیشتر بر دوش خود حس می‌کنیم . مهدی به ستارگانی پیوست کسه راه سوسیالیسم را در شب تیره سرمایه‌داری به توده‌ها نشان می‌دهند . آری میدانیم که مهدی را کشته‌اند!

شب را ساکت در کنار یاران دیگر نشستم و بسه مهدی اندیشیدیم و به صبح رسیدیم . صبح ساعت ۸ ، رادیوی ارتجاعی جمهوری اسلامی ، خبر تیرباران رفیقانمان مهدی علوی شوشتری و دکتر نریعیسا را پخش کرد .

ظهر همان‌روز یکی از زندانیان وحشت‌زده از شجاعت و بی‌باکی مهدی موقع اعدام سخن گفت :

"اجازه نداد چشمانش را ببندد و موقع اعدام شعار داد " . و چنین خون پاک رفیق دلایرمان مهدی به رودخانه‌خروشان شهیدان تاریخ پیوست ، شهیدانی که همواره با طبقات ستمگر رزمیده بودند و پیراهن خون‌نشان پرچم مبارزه خلقها برای انقلاب و سوسیالیسم بوده است . مهدی آنگاه که زنده بود انگری فروزان بود که نه تنها رژیم نتوانست آنرا افسرده سازد ، بلکه او را تبدیل به ستاره‌ای درخشان نمود ، ستاره‌ای که به توده‌ها راه نشان میدهد و بقلب انقلابیون و کمونیستها گرمی و روشنی می‌بخشد .

مهدی و مهدی‌ها نمی‌میرند آنها در هر جا که مبارزه طبقاتی است دیده میشوند ، چون نسیمی گذر می‌کنند و شور انقلابی می‌برآکنند ، مهدی ومهدیها در تاریخ نبرد بی‌امان زحمتکشان برای همیشه جاری و روان شدند . مهدی جاودانه شد ! هرگاه که از سوسیالیسم سخن بگوئید و هرگاه که از نبرد بی‌امان طبقاتی زحمتکشان ، از مهدی سخن گفته‌اید .

مهدی اکنون جزئی از نبرد تاریخی و کهنسال طبقات ستمدیده بر علیه طبقات ستمگر شده است . خون مهدی اینک بقیه در صفحه ۶

## پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر

# یادنامه رفیق شهید مهدی علوی شوشتری

زبان رفعیایش :

مهدی علوی شوشتری فرزند دلبر خلق در سال ۱۳۳۳ شهرها هواز متولد شد. زمانی که دوران طفولیت را بری میکرد خا سواد هاش چندان مرغه نبودند و نمیکه بدی در کلاس چهارم دسان درس میخواند. پدرش ای ادا مه تحصیل در رشته پزشکی به تهران میبرد بدی از همان دوران کودکی علاقه عجیبی به مطالعه داشت و اولین آشنائی ذهنی و تشویق او از کتابهای دبهرنگی شروع میشود. مهدی شاگرد صمد میگردد. با ایدن هریک از کتابهای صمدی آموزد که چگونه به متکلمان نزدیک شود و به آنها عشق ورزد.

اولین تجربیات سیاسی خود را ارس ۱۴ سالگی و ع میکند و در جریان نظرات و اعصاب شرکت حد اتوبوسرانی تهران که با طرکراسی بلبلط پوش صورت گرفت بجز میحن اعلامیه مورد تعقیب واک فرار میکند. بعد از آن در سال ۵۰ که مصادف برگراری جشنهای منحوس ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی است قبل از شروع جشنها همراه دهه ای دیگر افرادی مورد ترس و وحشت رژیم بودند. دستگیر میشوند و حدود ماه در زندان بسر میبرد.

بعد از فارغ التحصیل شدن پدرش دوباره به شهر هواز باز میگردند. ولی این بار مهدی با روحیه ای زه و با دیدی تازه به زندگی میگرود. وجودش سرشار بحرک و فعالیت است. در دبیرستان بزرگمهر هواز ا ماه تحصیل میدهد. از کارهایی که در دبیرستان انجام میدهد. سر و سامان دادن به وضع متروک و بیلا - شفا ده کتابخانه دبیرستان است. با فعالیت زیاد خوانندگانش بسیار. بی در محیط دبیرستان روی کردن بگذارد.

رفیق مهدی در سال ۵۲ که محاکمه گلرخی و سنان شروع می شود. نمیتواند آرام گیرد. با بر مردی با و ماس در فرزند دلبر خلق و دفاع آتاس ار نمکسان در سدادکا ههای ساهلاد تر عسفی روی او کتارد. سا واک او را در حین سخن اعلامیه میماند ند اما خواه سردانه آیه ا دستگیر میکند. با توجه به لیبانی که رفیق مهدی داشت از نظر سا واک سناحه هودوسا واک مرمدمر صمی بود که او را دستگیر کند.

بی رفیق مهدی نوانسب نارنگی سنا م آنها را فریب ندور رسیده سنا را دو ماه در زندان بود و آزادند. در فروردین ماه ۵۳ با لورمنس تک محفل دانشجویی رفیق مهدی با آن در ارتباط بود. دستگیر نمود و سنا را واک خوشحال سنا ر دفعه پیش بحال حام حویس تا راندام ا مداحه است. اس نار رفیق مهدی سه سال حسی محکوم میشود که دو سال آزاد در زندان هوار سر میبرد. در زندان رفتارش طوری بود که سنا م داسبا ن عادی او را دوست داشتند. در هوار او اولین مانی بود که در سنا ر منشی چرنکی عنبروده ای. موضع طبعی داشت. همیشه میگفت: "نا کار سانی - سکلانی که سروده ها مسوا ن به پیروزی رسد". سکا ل آخر

سنا را در زندانهای تهران سرسرد. بی آرای چون زبان انگلیسی تسلط کامل داشت به مدرس زبان داجت و سکا ل بعد برای ادا مه تحصیل به آمریکا رفت نادرنا م حویس سنا م ماه ۵۴ دیگر سنا م است نشتر ا بسدوری اروپای رانحمل کند. عشق به توده ها و

است ۱۳۵۹ دست و پستانم در سنا ر شکان  
مخونه فرهاد برد. کتاسی که این نامه را بریده ام کتبه  
تراشش می کند آرزایم آدرسی هواز - سنا م  
سرتی - یواش ۳ به یادگرت کوی برهه  
سکرم همدان علوی

آما جان و ما جان جان زانامتم در سنا ر  
خفتنت سنا م سنا ران سنا م سنا م  
با آنته تبت ضرس براتل سنا م و ما ملاحظ  
نار قستان کرانام و ما ملاحظ  
با محمود و اذینا و سنا م ر صمد و لاد و حسی خالم  
و مل و زرنه و فرخ و رضا و صنی و زلزله بر

سلام برکم و همه ان را دوست دارم - اصلا لا ترا  
به این رفیق که سنا م است (نما محسن صالی)  
ادام میماند. در سنا ر سنا م  
سنا م که برای مردم صدقها و راجع را  
توضیح دهم و به آنها بگویم که آنرا  
به راجع و فادار ماندم چون فکر سنا م  
را لم دست یادم و ملاحظ را ان خودم  
هیچ سنا م نمی بینم جز آنکه طرفدار  
بزرگتان هستم. امید دارم را بنفشه  
فرزندان سنا م  
۱۳۵۲/۳

سلام!  
با جان و آما جان سنا م جلوراست؟ بسیارم سنا م. سنا م شود  
من خواهم آما را یادگاری داشته باشم. فردا اطلاعات است. اصلا لا خاتون  
نامه میفرستد. بعدا تا فردا جدا حافظا -  
به سلام کار سنا م



## درد بر تمامی شهیدای بخون خفته بخش دانشجویان انقلابی

حورسان رفیق مهدی با تلاش حسکی تا پذیر چندین  
شاه رور به دها سسل رده صرف و ساری سلزندگان  
مسافت. در دوس رور کتبه سلزندگان هنگامه  
سوار سنا م از رودخانه میگذشت در شرطیان آب  
کارون سنا م ار رفعا سنا م با عشق و ازگون مشود  
آنها با شاکردن خود را رودخانه و خطر غرق شدن  
نجات میدهد که بعد از ۲۴ ساعت سختی از آنها و  
سنا م اسلامیان به هواز را گشود. مهدی می -  
سنا م سرور رده سنا م در جریان انقلاب مرهگی  
ارحاج به حرم واهی سنا م دستگیر گردد. وبعد  
ارحمل سنا م های سنا م دو ماه در زندان رژیم  
جمهوری اسلامی ماندن در سنا م حویس جمعه ۵۹/۴/۶  
به حوجه ادا م سرده بود پس سنا م سنا م سنا م  
نارح رژیم جمهوری اسلامی اضا م گردد.  
اس کوردلان مرشح سنا م سنا م که اگر مهدی  
سند شد. مهدی ها را هن را ادا مه خواهد داد و سنا م  
به پیروزی سنا م سنا م جمهوری دمکراسک خلق.  
به رهبری طبعه کار کتبه لحظه از پای نخواهد نشست.  
ارحطسهای سنا م سنا م و سنا م رفیق شهید  
مهدی پیوسته سریع سنا م ها بود. اسعد ادعوی القاده ای  
در سنا م سنا م زبان داشت و زمانی که در زندان رژیم  
جلادنا ه بود زبان عربی را از زندان سنا م عادی بخوبی  
نادرگفت و از این طریق بسا مردم مخلصهای  
عرب نشین پیوسته رسک داشت. مهدی ها و سنا م ها  
و حفیری ها ادا مه دهنده راه اس شهیدان به بخون خفته  
خلق خواهد بود و سنا م اس گلگون گفتنها را از این  
رژیم و بسا مرنج خواهد گرفت.

همراه آتاس بودن و شریک بودن در مبارزاتشان او را  
به وطن کشاد حویس دوستان خود را دعوت به آمدن به  
ایران نکرد. چنا که در نا مه ای برای یکی از آنها  
نوشت: "سنا م چکا رمیکسی و در سنا م و احوال  
جدیده فکر میکنی و حالها مه چه دم ممت هستی که انگلیس  
سنا م؟ من هم در اسنا م همان تما در روسی همیشه  
رو سروسیم. اریک طرف رفیق اسنا م سنا م برایم  
هیچ چیزه ارمان نخواهد آورد و از طرف دیگر ما سنا م  
در اینجا در این شرایط کار سنا م نیست ولی اینجا  
میدانم که برای من بسیار کسان ما نشد من رفتن مرگ  
است. و ما سنا م شاید زندگی. هر چند که این زندگی  
محلوظی از سنا م و میدخواهد بود ولی میتوان مطمئن  
بود که اس حویساری که در آن به سنا م نشسته ای بسا  
مردانی جم خواهد سنا م سنا م مرور ایدی صد کرد  
اس نار سنا م سنا م سنا م ا هوار سنا م  
سرور سنا م سنا م سنا م در سنا م سنا م سنا م  
ادا مه حاصل می سردا ر دو فعالیت سنا م خود را سنا م  
کا در د سنا م سنا م و اسنا م سنا م هوار سنا م  
در راه آزادی طبعه کار کتبه ادا مه داد. در جریان کسار  
لحظه ای ار همدن که خدمت عشق ورزیدن به خلق ورهائی  
رحمکسان بود عاقل نشند. سنا م رور کار سنا م و کار  
سنا م هروفت که او را سنا م سنا م سنا م سنا م و  
سنا م سرور سنا م سنا م.  
مردم رحمکس رسون کارگری سنا م سنا م و  
مهران رفیق مهدی را که در آنجا که ای داشت و سنا م  
کارگری را مرت سنا م سنا م سرور و همچون فرسندی  
سنا م سنا م سنا م سنا م سنا م کارگری سرور و سنا م  
داسی بود. فراموس خواهد کرد. در جریان سسل

# افتخار بر: مهدی بودن مهدی زیستن و مهدی مردن

مهدی بودنند کمونیستها در زندگیشان! با بیرومدترین  
دردمهای حاتم جامعه طبقاتی می سوزند، بودههای، آگاه را  
آگاه و مسجد و سازمان دهی می کنند و ما انگاه، نه بودهها،  
میان را بگان می دهند آنها بزرگترین دردمنها را در هم  
میکنند، امرالاسم و سرمایه داری از آبان آزادی ندارد،  
آبان خواب استعمارکنندگان را نمی آسوند، آبان چون نسیم  
میگردند و بذر انقلاب میکارند، آبان چون طوفان می گرد  
و ما نیروی لانزال بودهها: نسیم لطافتی را درهم میگویند.  
آبان نه تنها در زندگی، بلکه در مرگ نیز سرومندند، آبان  
با مرگ خود بر دشمن حقیر بیور میسوند و مرگمان را سره  
سلاحی برای آگاهی بودهها، برای ساحس صلابت و اسواری  
کمونیسم نگار می برد!

بیروی کمونیستها در کجاست؟ در عشق بی بااسان به  
کارگران و رحمکنان، در امیدحسی سان به بیروزی در فردای  
سرخ و زسای سوسالیم، در ایمان به قدرت لانزال زحمکنان  
برای تغییر جهان، در توان نیرومندان برای پیوند با  
زحمکنان! آبان همانند آن پهلوان داستان بوانی که هرگاه  
به مادرش زمین تکیه میکرد، هیچ دشمنی نمی توانست او را  
درهم گوید، اما اگر به مادرش زمین تکیه نداشت، او را  
درهم میگویندند بیروسی را در انگاه، نه زحمکنان میگرد و  
از عشق و ایمان به آسپا!

بیروی مهدی نیز در نفس است، در زندان می بینم  
که به خاطرات خود در بیوند با زحمکنان می اندسند. در  
آرزوی فردای زسای سوسالیم دهجهان می آید و در و دیوار  
سلولس را هم حتی پر از اسفار می کند و عشق به خلق را در  
ستارهاس و در علاقه بی بااسان به سازمانس مدخلی می کند.  
او در اسارت درحسان نیز به زندگی عشق می ورزد و برای  
خواهرزادهاس گل درست می کند، او بدببال احبار جیش با  
هر تازه واردی بناس میگرد و به سغ می آید، او میداند که  
تیرباران مسود، اما یکدم بریزل نسان میدهد و در نمایی  
جرکاس، چه دباعصاف فیرومانهاس در بیدادگاه، حد در  
سغار داس هنگام تیرباران ... همین عشق بی بااسان به  
زحمکنان است که او را بیرومد و باصلابت می کند. مهدی  
در زندان معاشده جوسی برای کمونیسهاست. صلابت او  
ست دشمن را میلراند "آه اگر کمونیسها در اسارت و  
هنگام مرگ اینقدر بیرومدند، سردرآزادی و در میان  
زحمکنان و رفیقاسان چه توان، عطیمی دارند!"

مهدی بودن یعنی کمونیست بودن چه افتخار بزرگی  
است. در راه آزادی سرح کارگران رزمیدن و مخاطر آبان  
مردن، نسکی شدن برای حرانی دنیای کهن و مصالح ایجاد  
دنیای بوین را بیدد آوردن. استمارگران را لوزاندن و  
سس با تدرب بودهها نابود کردن و استمار شونندگان را  
آگاه و مسلک کردن!  
چه بر افتخار است کمونیسم!  
چه بر افتخارند کمونیسها!  
افتخار بر کمونیسم!  
اصخار بر مهدی و مهدیها!

## فرازهایی از

## زندگی پرافتخار رفیق شهید مهدی علوی شوشتری

«در سال ۱۳۳۳ در سپهر اهورا دسولد حد.  
«در سن ۱۴ سالگی در حران ظاهرات و اصصات سرک  
واحد ایوسرانی مخاطر کاهی لفظ ایوسرین در اسند ماه  
۲۸ فعالیت سرک کرد و نه سخن اعلامه برداحت.  
«در سال ۵۵ صادی با برگزاری حسپهای سحرس ۲۵۰۰  
ساله، قتل از جرخ حسپها جمراد عدهای دیگر از افراد  
دسگر مسود و حدود ۸ ماه در زندان سر می برد.  
«در دبستان با استعداد فوق العادهای که در یادگیری همه  
حیز داس، دسرا، با مسخر کرده بود. او در این دوران  
موقی بد فرسنددای سارد  
«در سال ۵۶ در حسی سخن اعلامه بناسبت اصصام  
ناخواصردانه سشد کلسرخی و دانسیان دسگر گردند،  
ولی رفیق مهدی با رزکی توانست دشمن را تربت دهد و در  
نندحه ۲ ماه بیسر در زندان نبود.  
«در نوردین ۵۳ با لور عشق ک محفل دانشوئی که رفیق  
مهدی با آن در ارتباط بود، دسگر مسود و در این بار  
به ۳ سال زندان محکوم مسود.  
«در زندان رهزاس طوری بود که نام زندانیان عادی او را  
دوست دانسند و در حسی توانست زبان عرسی را از  
زندانیان یاد بگیرد.  
کمال بعد از آزادی برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت که  
آخا نسر اسناداس از هوس و استعداد فوق العاده او تعجب

میکردند و او را یکی از معرهای رضای می دانسند.  
«او تربت از اوصاع و احوال و حرانبات ایران با اطلاع و  
صرعد بود هرچه رودر نه ایران بارگردد. عشق نبودهها  
و همراه آبان بودن و سرک بودن در سارزاسان او را به  
وطن کساند و او به اهورا نارکت.  
«رفیق در دانشکده حمدی سبور به ادامه تحصیل بردا حبر  
فعالیت سیاسی خود را با کار در دفتر دانشجویان و داس  
آبوران هوادار سگار ادامه داد.  
«بردم زحمکن رفیق کارگری اهورا، معاشه ساس و میجران  
رفیق مهدی را که در آخا دکهای داس و سربات کارگری  
را تربت بویاسان می برد و همچون فریدی برای نسام  
جاوادههای رفیق کارگری، عرب و دوست دانسی بود.  
فراموس نخواشد کرد.  
«در حران سل حورسان رفیق مهدی با نلاس حسکی  
ماندر حدس سانه روز به دهات سفرده می رفت و ساری  
سنگردگان بنساص.  
«در حران باصطلاح ابطلات ترهنگی روم جمهوری اسلامی  
به اسپام واهی سگرانی دسگر سد و بعد از گذراندن  
دو ماه در زندان روم جمهوری اسلامی و تحمل کتجهای  
زیاد، در سحرگاه خوس جمعاً ۶ فر ۵۹ بدست خلادان  
روم جمهوری اسلام به سهاد رسد.  
نادس کرامی ناد!

این شعرا را بنام ارتش و ران سبکا زگر شهیدان محمد مؤمن سردو سه رفیق شهید  
مستوددا لبالی سردو رفیق مهدی علوی اس شعرا بنام اسپات مدسرون  
از زندان فرسدا داس سرکره ساس کسه ۳ رفیق شهیدسست ده جا معدطبقاسی  
اسد و روحبات آبان را ببان می کنند، ما سره رفیق نام می نسیم.

## شعر احمد و مسعود و مهدی

عزت ما رفیق!  
عزت یکه شهید است!  
که سنگینی یکتی معز امیرالیم را میگوید  
و زحمکنان را به کرد برجم خویش متحد میکند  
و تمنگش را بسوی عالمین سرمایه نشانه میگیرد.



شعرا ۲ صفحه  
دفاعات ...  
برجم ماست.  
اس برجم را ما سگوهر برافرازیم!  
سک و تقرب بر خلادان مهدی شهید  
و دسگر شهیدان حلی!  
سروزی از آن زحمکنان است!

کین ما، مبارزه بی بااسان است!  
در راستی و صداقت به انقلاب!  
و نفرت به سیستم صد خلقی سرمایه داری وابست!  
که از انسان برده میزند  
تا تنگه بدست بگیرد  
تا پاسداری کنند سرمایه را!  
تا دفاع کنند رفقای ما  
از سگر بر افتخار زحمکنان!  
تا پاره - پاره شود قلبتان

# درود بر تمامی شهدای بخون خفته خلق